

قاعده مهم در میان کاروان زنان باردار

نکته مهم کتاب که بسیار بااهمیت است، کمک به قاعده «این همایی مفید» در میان کاروان زنان باردار است؛ مثلاً آنجا که در یکی از داستان‌ها، زن بارداری که بعد سال‌ها تحمل مشقات جسمی و روحی و با انواع و اقسام روش‌های درمان ناباروری، ناباورانه توانسته نوار باریک صورتی را روی بدنه سفت و بی‌روح بی‌بی‌چک ببیند، در مطب متخصص بی‌تعهد و تاجر مسلک زنان و زایمان، بازیچه قرار می‌گیرد و بدون ذره‌ای همدلی و درک شدن، به روند خشک و سخت درمان و تشخیص ارجاع می‌شود. این قسمت از ماجرای کتاب، معضلی است که زنان باردار بسیاری با آن مواجه هستند؛ خاکساری و اطاعت از ارباب ربات اخلاقی که لحظه‌ای آنان و مشکلات پیش و پشت سر آنها را نمی‌بیند و فقط سنگدلانه، بعد از دقایقی، مهر آبی‌رنگ نظام پزشکی را پای نسخه آنان می‌کوبد و با دست، آنان را به دنیایی خارج از مطب راهنمایی می‌کند که مثل دریایی پرموج قرار است آنان و جنین نحیف و هر لحظه در معرض سقط آنها را ببلعد.

زهرآق‌دانی در روایت هفتم در این باره چنین نوشته است: «در و دیوار مطب می‌گویند: اسم خانم دکتر آن قدر بزرگ هست که نیازی نیست دستی به سر و شکل مطب بزند. همین است که هست! دیوارها کدر و دلگیر است و ما با این حال روحی مان دلگیرتر می‌بینیمش... هنوز آمینوسنتز یکی تمام نشده، بتادین روی شکمش را پاک نکرده، لباس‌هایش را سر جاش برنگردانده، بعدی را صدامی‌زند که بیاید و روی تخت دراز بکشد...»

با در چند روایت کتاب، داستان زنانی است که آمار فراوانی‌شان در کشور مانند آمار بیکاری و اعتیاد فزاینده است. زنانی که به‌رغم اشتیاق فراوان و خواست بی‌حد و حصر خود و همسران‌شان باردار نمی‌شوند و به قول معروف، ایراد کار از آنهاست و این قسمت درام ماجراست که خانم قدیانی در همان روایت اول از این بزرگ‌ترین مشکل خانواده‌ها که منشأ بسیاری از مشکلات بفرنج جسمی و روحی در میان زنان شده، پرده برداشته است: «اتاق را جارو می‌کردم که زیر تخت چیزی پیدا کردم؛ یک ورقه چهارتا شده. بالایش نوشته بود خانواده من. خط مرتضی بود. یک پسر شش هفته ساله گوشه اتاق کشیده بود که سبب می‌خورد. یک دختر سه ساله هم نشسته بود وسط اتاق، دست می‌زد و با دهان باز من را نگاه می‌کرد... یک ربع سیر زار زدم، توی جلسه اول خواستگاری بهم گفته بود عاشق این است که چهارتا بچه داشته باشد؛ دوتای اول پسر و دوتای دوم دختر. طفلک الان به دوتا راضی شده اما ما توی داشتن یکی‌اش هم مانده‌ایم... از همان روز اول بچه می‌خواستیم. وقتی عروسی کردیم من ۲۸ سالم بود. اگر اتفاق می‌افتاد، تو سی سالگی یک بچه یک سال و یکی دوماهه داشتیم. این فکرها توی سرم می‌چرخید و هق هق می‌زدم...»



زینب گل محمدی

نویسنده

بی‌اغراق می‌گویم، خواندن «دوجان» جان تازه‌ای به وجودم تزریق کرد. بعد از مدت‌ها خانه‌نشینی و سروکله زدن با بچه‌ها و روزمرگی‌های شیرین و تلخ زندگی، کتاب دوجان آن قدر حس خوبی برایم به همراه داشت که نه فقط از خواندنش لذت بردم، بلکه بعد از پایان کتاب حس شادی و نشاط داشتم؛ شادان‌این‌که بعد مدت‌ها خواندن کتاب‌های با موضوع و نوشتار تقریباً مشابه و کسل‌کننده، سرانجام از داخل صف کتاب‌های قطور و نازک داخل کتابخانه گوشه پذیرایی، کتابی را یافتیم که حال دلم را خوب کرده بود؛ نه به این دلیل که نوشتار و نگارش فصل‌ها و سطورش فاخر و ناب باشد؛ که بود. نه به این دلیل که داستان‌هایش یکی از یکی جذاب‌تر باشد؛ که بود. نه به خاطر تنوع و تعدد فصل‌ها؛ که بود، همه این دلایل بود اما آنچه حس شادی و لذت را به من القا می‌کرد، این بود: من وقتم را برای خواندن کتابی صرف کرده بودم که نویسنده‌اش برای نوشتن آن زحمت زیادی کشیده است.

نه این‌که بگویم باقی نویسنده‌ها قلم جادویی دارند، روی کاغذ که می‌گذارند خودش رمان و داستان خلق می‌کند؛ نه، ولی خیلی از کتاب‌هایی که خوانده یا ناخوانده کنار گذاشته‌ام، بی‌تعارف این طور با من حرف می‌زدند که نویسنده‌شان زحمت زیادی برای تراشیدن کتاب و خوش شدن ذائقه خواننده نکشیده؛ ساعت‌ها و روزها نشسته و از انبار به هم ریخته و گرد و خاک گرفته تصورات و تخیلات ذهنی‌اش، سطوری استخراج کرده، در ویراست نهایی دستی به سر و صورت لغات، کلمات و جملات کشیده و در نهایت با طرح جلدگران قیمتی آن را روانه بازار کرده تا خوانندگان با تخفیف و بی‌تخفیف آن را بخرند و او دوباره پشت میز تحریر و لب تاپش بنشیند و به سوژه و چند و چون کتاب جدیدش فکر کند!

دوجان اما، این طور نبود. در فصل فصل کتاب، جای پای دهنده و پرانگیزه زهرآق‌دانی را ندانسته و صدای هن و هن نفس‌هایش که حکایت از احوالات نیمه‌دوران بارداری دارد، خواننده را وادار به تحسین او می‌کند. خودش در مقدمه چنین می‌گوید: «من در دل ماجرا بودم. در حالی این دریای کرانه ناپدید را توصیف می‌کردم که خود در میان امواج، این سو و آن سو می‌شدم. در گروه‌های مجازی، بیمارستان‌ها، کلینیک‌ها، مطب‌ها، آزمایشگاه‌ها و مراکز سونوگرافی زنان باردار و داستان‌های‌شان را می‌یافتم. می‌دیدم‌شان، می‌خواندم‌شان و می‌شنیدم‌شان. با آنها می‌خندیدم، گریه می‌کردم، مضطرب می‌شدم و تسلا می‌یافتم.» من به عنوان خواننده‌ای که مدت‌ها بود تشنه کتابی وزین و جذاب و اصطلاحاً حال‌خوب‌کن بود، وقتی این قسمت از مقدمه کتاب را خواندم، با تمام وجود حس کردم نویسنده برای من خواننده‌ارزش و احترام زیادی قائل است، چون برای شیرین و اشباع کردن نیاز من به خواندن کتابی کامل، زحمت زیادی کشیده است در حالی که خودش باردار بوده و با مقتضیات خاص

برای «دوجان» به قلم زهرآق‌دانی که مخاطبانش رو به گسترش است

اگر پدر یا برادر تان این کتاب را خواند؛ نگران نباشید!



این دوران دست و پنجه نرم می‌کرده است.

خوشحال بودم که بعد مدت‌ها کتابی دست گرفته‌ام که نویسنده‌اش بدون این‌که مرا بشناسد، برای من و برای وقتی که می‌توانستم با آن، بی‌خوابی شبانه از نک و ناله کودک‌انم را جبران کنم، ارزش قائل شده و به جای این‌که پشت میزکارش لم بدهد و با چند تلفن و پیام در فضای مجازی، سر و ته قضیه را هم آورد، برای مستندنگاری‌اش سنگ تمام گذاشته است. خودش در جای دیگر از مقدمه مفصلش چنین می‌گوید: «رسالت روایت، تصویرگری مستندات در قالب کلمه و ارائه شناخت است. شناختی بی‌واسطه، از طریق مشاهده و گوش دادن و مشارکت.»

از جذابیت و شیرینی سوژه‌های هر فصل کتاب که با عنوان روایت درج شده، بگذریم، فاکتور صراحت در بیان مسائل خصوصی زناشویی و لطافت در پرداخت به آن؛ بدون آن‌که کلمات و عبارات، مستهجن و سخیف به نظر آید، در جای جای کتاب خودنمایی می‌کند. با وجود آن‌که زهرآق‌دانی در این کتاب در مورد بسیاری از مسائل زنانه، جریانات پیرامون زایمان‌های طبیعی، هورمون‌های دردسرساز سیکل‌های مختلف خانومانه و... سخن گفته است اما قلم نجیب و مأخوذ به حیای نویسنده طوری نیست که خواننده، به خصوص خواننده دهه‌های پنجاه و شصتی سنتی، مدام نگران باشند مبادا کتاب را پدر یا برادرش به دست گرفته و بخواند.

در پایان این گفتار، به عنوان کسی که سال‌ها از عمر و روزهای شبابش را در مرکز درمان ناباروری معروف تهران و کشور مشغول به کار و خدمت بوده، می‌گویم: این ۲۰ روایتی که زهرآق‌دانی در «دوجان» نوشته است، تنها گوشه بسیار کوچک و مختصری از حوادث، مشکلات و سختی‌هایی است که صدها و هزاران زن نابارور، سخت‌بارور، زنانی با مشکل بارداری ناخواسته، اهداکنندگان تخمدان، رحم‌های اجاره‌ای و... با آن دست‌به‌گریبانند. به همین جهت مصرانه و مشفقانه از خانم نویسنده می‌خواهم جلد و فصل‌های دوم، سوم، چهارم و... دوجان را برای مشتاقان قلم و سبک نوشتارش و نیز به احترام زنان رنج‌کشیده‌ای که به شدت نیاز به همدردی و مکتوب شدن دردهای‌شان دارند تا از این گذر، چسب زخمی بر جراحات روحی و جسمی‌شان بنشیند، بنگارد؛ باشد که در این و انفسای شعار مضحک و استحال‌ه شده «زن، زندگی، آزادی»، زنان رنج و دردکشیده جامعه ما بدانند در مسیر سخت پیش‌رو تنها نیستند و همه، از جمله نویسندگان و جماعت فرهنگی در کنار کادر بهداشت و درمان کشور به دنبال افزایش شأن و کرامت انسانی و حقوق انسانی - اسلامی آنها هستند. همچنین باید از انتشارات جام جم و آقای مهدی قرلی نیز که مقدمات انتشار این کتاب و البته چند کتاب و روایت خواندنی دیگر را مهیا کرده، تشکر کرد. امیدواریم که این روند، با قدرت در این انتشارات، ادامه پیدا کند.

از جذابیت

و شیرینی

سوژه‌های هر

فصل کتاب که

با عنوان روایت

درج شده،

بگذریم، فاکتور

صراحت در بیان

مسائل خصوصی

زناشویی و لطافت

در پرداخت به

آن؛ بدون آن‌که

کلمات و عبارات،

مستهجن و

سخیف به نظر

آید، در جای جای

کتاب خودنمایی

می‌کند